

گذش در مازندران و گیلان از اسماعیل امیرخیزی تبریزی

به کوشش مصطفی نوری و اشرف سرایلو

مقدمه

گزارش اسماعیل امیرخیزی از مسافرتش به مازندران و گیلان همراه حاجی غلامرضا تاجر تبریزی، از آن روی حائز اهمیت است که در بحیوچه نوسازی عصر رضاشاه به وقوع پیوست و اوضاع اجتماعی سال‌های پایانی سلطنت رضاشاه را در این دو ولایت، هرچند مختصر به تصویر می‌کشد. وی در آن اوقات، ریاست مدرسه دارالفنون تهران را برعهده داشت و در این سفرنامه به نکات با اهمیتی چون املاک و دارایی‌های رضاشاه در شمال ایران و نیز وضعیت کارخانه‌های تازه تأسیس آن نواحی می‌پردازد. نویسنده پس از گذشتن از بومهن که «از املاک خاصه اعلی حضرت همایونی» بود، از راه سوادکوه رهسپار مازندران شد. توصیف او از طبیعت سبز و خرم سوادکوه به توصیف ناصرالدین شاه شبیه است که در بهار سال ۱۲۸۲ قمری گذرش به آنجا افتاد.^۱ پس از آن، صحبت از شهر تازه تأسیس شاهی به میان می‌آید که آنجا نیز املاک خاصه رضاشاه بود. شرح دقیق امیرخیزی از خیابان‌ها، میدان، کارخانجات و عمارات دولتی این شهر، از نکات با اهمیت این یادداشت است و نیز ذکر نام رؤسای ادارات دولتی شهرهای مازندران و گیلان. کارخانه نخ‌ریسی و پارچه‌بافی شهر شاهی که «... در تمام ایران به استثنای کارخانه چیت‌سازی بهشهر

۱. بنگرید به: نوری، مصطفی، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، نامه مازندران، مجموعه نخست، تهران، البرز، ۱۳۹۰، ص ۱۲۱.

نظیر این کارخانه... « موجود نبود، قریب به چهار هزار نفر کارگر داشت که عمدتاً آذری زبان بودند.^۱ بخش دیگر این یادداشت از وضعیت شهر پراهمیت بهشهر، داده‌های تاریخی جالبی ارائه می‌دهد، به خصوص درباره بازسازی و مرمت بخش قابل‌اعتنایی از آثار تاریخی مربوط به عصر صفوی این شهر و قطع درختان سرو کهنسال مجموعه تاریخی صفی‌آباد به دستور رضاشاه. به طور کلی، نویسنده تصویر نسبتاً جامعی از وضع آثار تاریخی یادشده در اواخر دوران پهلوی اول به دست می‌دهد. در گزارش از بابل نیز امیرخیزی به طور مفصل، قصر و باغ رضاشاه را در این شهر توصیف می‌کند. این قصر به جای عمارت بحرالارم - که از بناهای عصر صفوی بود - ساخته شد. توصیف از مهمانخانه بابلسر، کارخانه برنج پاک‌کنی محمودآباد، حریربافی چالوس و شرح جاذبه‌های گردشگری رامسر، بخش پایانی این سفرنامه درباره مازندران است.

در توضیح احوال گیلان، نویسنده بیشتر به کار و تلاش مردم آنجا به خصوص زنان در مزارع و بازار توجه دارد. از چگونگی بو دادن چای در مزارع چای لاهیجان، اشاره استاندار استان سوم درباره اوضاع رقت‌بار ایرانیان مقیم روسیه که از آن کشور رانده شده بودند و دیدار از کارخانه کیسه‌بافی رشت در این بخش، سخن به میان آمده است و پس از اشاره به سیاحت در بندر انزلی، سفرنامه با شرح بازگشت از راه سوادکوه به تهران، به پایان می‌رسد.

نسخه اصل این سفرنامه به شماره ثبت ۱۲۳۰۹-۰۱ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

چون از روز دوشنبه ۱۷/۳/۹ در دارالفنون امتحانات نهائی دبیرستان‌ها بایستی شروع شود، لذا دو روز قبل از جناب آقای وزیر معارف استعجازه نمودم که در صورت تصویب، مقرر دارید این چند روز را که دبیرستان تعطیل است، بنده مسافرتی به مازندران کنم.

حضرت معظم‌له استدعای بنده را پذیرفته و اجازه مسافرت دادند. آقای حاجی غلامرضا که از تجار محترم تبریز و جوانی خوش‌مشرب و نیک‌اخلاقی بود، آن هم عازم مازندران بود و خود اتومبیل شخصی داشت، همراهی بنده را ظاهراً یا باطناً موی دماغ فرض نمی‌کرد با کمال میل حاضر شد که با بنده شریک و رفیق سفر باشد.

روز دوشنبه ۱۷/۳/۹ ساعت هشت صبح به بنده منزل آمدند. چون مرا مختصر کاری در دارالفنون بود، بالاتفاق به دارالفنون رفتیم. ساعت هشت و نیم از آنجا رو به مازندران حرکت کردیم. هوا مه بود و غباری فضا را گرفته بود، چنان‌که به خوبی نمی‌توانستیم از مناظر طبیعی محظوظ باشیم. در بین راه، قدری با آقای شوfer که محمدآقا نام داشت و جوانی با اخلاق و دارای اجازه (جواز) نمره دو بود، دقیق شدم؛ به نظرم چنان رسید که بی‌جهت دارای اجازه نمره دو بوده است، زیرا لیاقت نمره سه هم نداشت. چون مبلغی راه رفتیم، به دهی بسیار عالی رسیدیم که نام آن (رودهن) بود، از املاک خاصه اعلی حضرت همایونی. جای

۱. این کارخانه امروز به نساجی مازندران مشهور است و نفس‌های آخر خود را می‌کشد.

باصفا و با منظره خوبی بود. از طرف مأمورین شهربانی، جوازهای عبور معاینه شد. بدون آنکه توقفی کنیم، به زودی پس از معاینه جوازها گذشتیم. ساعت یازده به دهی رسیدیم که آنجا را (دلی چای) می‌گفتند. در زیر درختان بید، صندلی گذاشته بودند؛ نشسته دو فنجان چای خوردیم که بسیار چای خوب و تمیز بود. آقای حاجی غلامرضا را در اینجا حال استفراغی روی داد یک چند دقیقه معطل شده، سپس رو به سوی مقصود حرکت کردیم. در یکی از پیچ و خم‌های فیروزکوه به واسطه بی‌اطلاعی آقای شوfer، کمی مانده بود که بدرود زندگانی بگوئیم؛ دو مرتبه بلافاصله اختیار رل از دست شوfer چنان به دررفت که مابین ما و دره عمیق فیروزکوه بدون مبالغه بیش از ۳۰ سانتیم نمانده بود. لطف خداوندی مساعدت فرمود که به هر نحوی بود، از آن بالای ناگهانی مستخلص شدیم.

حوالی ظهر یا کمی بعد از ظهر، به قصبه فیروزکوه رسیدیم. این قصبه چندان تعریفی از حیث مناظر و عمارت نداشت. تا دو ساعت بعد از ظهر، برای استراحت و صرف چای و ناهار در آنجا توقف کردیم. دو ساعت پس از ظهر سوار شدیم. چون مقداری رانندیم، یواش یواش داخل جنگل شدیم. درختان سبز و خرم سر به فلک کشیده و چمنزارها و مرغزارها و خروش رودخانه هر دم به صفای مسافرت افزوده می‌داشت، دریغ که بی‌اطلاعی شوfer، چنان ما را به ترس و لرز انداخته بود که از این مناظر طبیعی استفاده [ای] که بایستی بکنیم نتوانستیم، زیرا راه همه پر پیچ و خم بود و اتصالاً حواس ما شش دانگ به خط سیر اتومبیل متوجه. از دهات بسیار معموری که در عرض راه دیدیم (شیرگاه) بود که تمام وسایل امنیت و صحت و فلاح در آنجا موجود بود، یعنی مأمور بهداری و شهربانی و فلاح را داشت. تمام این مدت که دو سه ساعت بلکه بیشتر بود، خیلی آهسته حرکت می‌کردیم. از این به بعد جسته جسته از دست پیچ و خم رها می‌شدیم. ساعت شش بعد از ظهر به شاهی وارد شدیم که سابق موسوم به علی‌آباد و دهی بیش نبود.

شاهی از املاک خاصه اعلی‌حضرت همایونی است. گفتند دارای هشت هزار جمعیت است، ولی به نظر بنده گویا کاملاً از روی سرشماری نمی‌گفتند این شهر چه جای بسیار خوبی است و تمام عماراتش نوساز و همه متعلق به اعلی‌حضرت همایونی است و دارای سه خیابانی است که با آسفالت با کمال خوبی و نظافت درست شده خیابان ساری، خیابان ایستگاه، خیابان طهران.

شاهی میدانی دارد که تقریباً به شکل چهارراه حسن‌آباد طهران درست شده، با این تفاوت که عمارت‌های اینجا همه مرمر بودند. عمارت‌های با صفای عالی که در خیابان‌ها درست شده، غالباً جفت می‌باشد، یعنی در طرف راست خیابان، مثلاً عمارت عالی مرمریه به رنگ نقره درست شده است. در سمت چپ نیز نقشه نظیر آن ساخته شده است و چندین^۱ مهمان‌خانه خوب داشت، از قبیل **مرکز و محبت**، اما در مهمانخانه **شمال** که گویا بهتر در تمام مهمان‌خانه‌ها بود منزل کردیم. اطاقی که به ما داده بودند، دارای دو تخت‌خواب^۲ بود

۱. اصل: چند این

۲. اصل: تخت و خواب

و قیمتش برای دو تختخواب ۱۵ ریال.

و به مناسبت ازدواج والا حضرت همایونی، اهالی جشنی برپای کرده بودند. پس از اندک استراحت، به دبستان شاهی رفتیم که تازه بنا شده بود.

کفیل دبستان آقای جراحزاده، جوانی بود معقول و مبادی آداب با چهره بشاش از ما استقبال کرد و خط سیر ما را که باید کجاها را ببینیم و به کدام شهرها برویم یک یک برای ما گفت و قرار شد فردا ساعت هشت برای دیدن کارخانه نخریسی و پارچه‌بافی که متعلق به اعلی حضرت است برویم و عصری هم قدری گردش کردیم و قصر اعلی حضرت و عمارت شهربانی و شهرداری را که ...^۱ تماشا کردیم، سپس به منزل آمده، شام خوردیم و خوابیدیم.

روز سه‌شنبه ۱۰/۳/۱۷ ساعت شش از خواب بیدار شدیم. پس از صرف صبحانه و اندکی گردش و دیدن مغازه‌های شیک و زیبا به منزل مراجعت کرده، منتظر آقای جراحزاده شدیم. مشارالیه قدری دیرتر از وقت مقرر آمدند.

چون وارد حیاط کارخانه شدیم، آن را گلستانی یافتیم پر از گل‌های رنگارنگ و چون داخل قسمت نخریسی شدیم، این قسمت به اندازه‌ای بزرگ بود که تقریباً بیش از یکصد متر طول و پنجاه متر عرض داشت و تمام کارگران مشغول کار بودند. از حلاجی پنبه تا نخ و از نخ تا پارچه‌بافی، تمام اقسام پارچه‌ها را به خوبی یکان یکان تماشا کردیم و قریب دو ساعت در اقسام متنوعه این عمارت بی‌نظیر مشغول گردش و تماشا بودیم. در تمام ایران به استثنای کارخانه چیت‌سازی بهشهر، نظیر این کارخانه موجود نیست. تقریباً چهار هزار کارگر در اینجا کار می‌کرد در شب و روز. شاهی را بدون تردید می‌توان گفت که یکی از شهرهای کوچک اروپاست که با کمال نظافت درست شده است. اغلب اهالی اینجا ترک‌زبان و از اهالی آذربایجان است. از کارخانه بیرون آمده، برای دیدن باغ فلاحی رفتیم. این باغ بسیار وسیع است و غالب اشجارش مرکبات است که نهال‌های تازه کاشته‌اند و سایر اقسام اشجار نیز دارد و به کُل خوب گل‌کاری شده و دو دست عمارت خوبی دارد که رئیس فلاحی آقای هاشم‌زاده برادر آقای مکافات گویا در یکی از آن عمارت‌ها می‌نشینند و دیگری برای اداره است و خود آقای هاشم‌زاده آنجا نبودند.

دو ساعت به ظهر مانده، عازم ساری شدیم. از شاهی تا ساری تقریباً سه فرسخ است. یک ساعت و نیم به ظهر مانده به آنجا رسیدیم. نخست به دبیرستان ساری رفتیم و با آقای کسروی رئیس معارف که آدم بسیار نازنینی است، ملاقات شد. ناهار را در منزل ایشان خوردیم و آقای ناظر امتحانات نیز تشریف داشتند. بعد معلوم شد که آقای حسن خان علی‌زاده نیز پیش کار مالیه آنجا هستند. به اتفاق به خانه ایشان که نزدیکی منزل آقای کسروی بود، رفتیم و از ...^۲ کردیم. منزل آقای علی‌زاده همان دو عمارت مالیه بود و جای نسبتاً با صفائی بود. آقای علی‌زاده اصرار کردند که ما شب را مهمان ایشان بشویم، ما نیز پذیرفتیم.

۱. دو کلمه ناخوانا

۲. دو کلمه ناخوانا

ساعت سه و نیم بعد از ظهر به اتفاق ایشان رفتیم به (بهشهر). به شهر همان اشرف سابق است و امروز تعلق به اعلی حضرت همایونی دارد. از ساری تا بهشهر، هشت فرسخ است. طرفین راه مانند سایر نقاط مازندران با چوب‌های جنگلی به ارتفاع یک متر و نیم چپر کشیده‌اند، چنان که تمامت این راه‌ها سرتاسر یکپارچه صفا و بکارت و خضارت بود. این قسمت نیز در خضارت و خرمی، دل و دیده را سرور و نور می‌بخشید.

پس از ورود به بهشهر، نخست به دیدن کارخانه چیت‌سازی رفتیم. این کارخانه هنوز ماشین‌هایش به کار نیفتاده بود، ولی ساختمان و خود ماشین‌ها بالاتر از تمام فابریک‌های موجوده است. اگر کسی بخواهد مختصراً شرح این کارخانه بنویسد، اقلأ باید ده روز از صبح تا غروب، مشغول نوشتن باشد.

بهشهر در سابق به چه شکلی بوده، بنده ندیده بودم تا در آن باب اظهاررانی کنم، ولی فعلاً جایی است بسیار مهم و عمارات دلکش و بناهای عالی و خیابان ممتاز که طرفین آن با مغازه‌های خوب مزین است دارد و تمام این خانه‌ها و بازار و خیابان همه از طرف بندگان اعلی حضرت همایونی ساخته شده است و یک دبستانی دارد که نام مدیرش آقای شقاقی بود و بنده نتوانستم به خدمتش برسم. در بهشهر از دور بالای تپه قصری دیده می‌شود گویند این قصر را اشرف‌الملوک زن شاه‌عباس کبیر بنا نهاده و معروف است به کاخ صفی‌آباد.

از اشرف تا بالای تپه راه ترمه [؟] کشیده‌اند که شاید نیم فرسخ یا چیزی زیادتر باشد. با اتومبیل به دیدن قصر رفتیم. این قصر که فعلاً جایی است بی‌نظیر و در صفا بی‌مانند است، عمارتی است دو مرتبه چهارگوش و اطراف عمارت از چهار طرف گل‌کاری شده و حوضی هم روبروی در کاخ است که منبع آبش لوله دیگری است که ۱۳۰۰ متر با آنجا فاصله دارد و از منبع تا آنجا لوله آهنی کشیده‌اند که آب از آن لوله می‌آید و حمام بسیار نظیفی نیز ساخته‌اند که سطح و دیواره آن با آجرهای کاشی ژاپونی مزین است از قرار تقریر آقای علیزاده هر یک از آن آجرها به قیمت شش تومان و هفت هزار تمام شده است.

در زمان صفویه آب از منبع تا آنجا به واسطه تنبوشه می‌آمده است. در ساحت این قصر که گل‌های زیبا کاشته شده چند تا درخت سرو نیز موجود است که معلوم است از سالیان دراز در آنجا بوده. گفتند که در اینجا درخت سرو بسیار بوده به امر اعلی حضرت انداختند که فعلاً جز دو سه تا باقی نیست. منظره این کاخ بسیار باشکوه است، زیرا که تا چشم کار می‌کند، همه جا سبز و خرم است و آب دریا نیز دیده می‌شود. بنیان این قصر که در زمان صفویه گذاشته شده است، عمارت و اطاق‌های به واسطه مرور ایام به کلی خراب شده بود و نمانده بود. از آن بنای عالی مگر اساس بنا و دیوار جلویی که به امر اعلی حضرت همایونی با همان شکل اولی تعمیر و تجدید شده و با کاشی‌های خوب ارائه شده و فعلاً طالارها از طرف اعلی حضرت مفروش است.

پس از مراجعت از قصر یعنی کاخ صفی‌آباد به قصری که در خود قصبه است، رفتیم. گویا در زمان صفویه این قصر بنا شده و قصر شاه‌عباس گویند. این قصر در یک باغ بزرگی واقع است که دیوارهای آن بسیار بلند و از سنگ و آجر بوده، به امر اعلی حضرت دیوارها را کوتاه کرده‌اند.

از جلو قصر، جوئی جاری است که به عرض هفتاد و هشتاد سطر از سنگ‌های صاف و تراشیده که سطح

جوب و طرفین آن و دیواره‌هایش همه از سنگ صاف و تراشی است و تقریباً مرتبه به مرتبه است؛ یعنی چون قصر در بالا واقع شده، آب از آبشار می‌ریزد و مقداری که می‌آید، باز آبشار دیگری درست کرده‌اند به همین طور است تا آخر باغ. این باغ نیز گل‌کاری شده و چند درخت سرو از زمان دوره قدیم باقی است. گویا مقداری را هم انداخته‌اند و درختان نارنج و پرتقال و از سایر درختان نیز دارد، ولی نه خیلی زیاد. عمارت قصر چندان اهمیتی ندارد و این قصر نیز مثل سایر آثار قدیمه خراب شده بود که به امر اعلیٰ حضرت همایونی تعمیر و تجدید شده است، ولی در اصل همان بنای قدیم و به شکل اولی. چون تمام آن جاهائی که لازم بود ببینم دیدم، مراجعت به ساری کردیم. تقریباً ساعت هفت و نیم وارد ساری شدیم. شب را در منزل آقای علی‌زاده شام خوردیم و همان جا خوابیدیم.

چند نفر از آقایان دیگر دعوت داشتند: آقای کسروی رئیس معارف، آقای امامی، آقای ثقفی، آقای دکتر سنگ. در میان آقایان، آقای امامی خیلی لوسی به خرج می‌داد و آقای دکتر سنگ هم بد نبود. آقای علی‌زاده پدری داشت که مردی پیر، ولی خوش مشرب و شیرین صحبت و عیال آقای علی‌زاده هم خانم تربیت شده بود و دختری باهوش داشت. فرماندار ساری آقای قصر و رئیس شهربانی آقای طلعت بود. صبح با آقای طلعت هم ملاقات شد. ساعت نه صبح از آنجا حرکت کرده به شاهی آمدیم. پس از قدری توقف حرکت و ساعت یازده وارد بابل شدیم. (از شاهی تا بابل تقریباً چهار فرسخ است.)

در بابل به اداره فلاحت رفتیم. آقای امین‌پور که معاونت اداره فلاحت مازندران را دارد، در آنجا بودند. به اتفاق ایشان نخست به دیدن قصر اعلیٰ حضرت همایونی رفتیم. این قصر در باغی واقع است که مساحت آن پنجاه و پنج جریب و هر جریب ده هزار متر است. قصر همایونی در مقابل درختی واقع است که آن را درخت آزاد گویند. درختی است بسیار تناور که مترها برکشیده و شاخه‌های بلندش مسافت زیادی را در زیر سایه خود قرار داده است و این قصر دو طبقه است. باغ با گل‌های رنگارنگ نمونه بهشت برین بود. درخت مرکبات زیادی کاشته شده است و از اقسام درختان دیگر نیز موجود بود. پشت قصر یا در حقیقت روی قصر از آن طرف دیگر مشرف است به یک قطعه گل‌کاری به شکل مربع مستطیلی که شاید صد متر طول آن باشد. در طرفین گل‌کاری به فاصله‌های معینی درخت‌های خرما کاشته شده این درختان نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه می‌باشد این باغ را نیز در این مختصر تعریف کردن ممکن نیست. پس از نیم ساعت گردش به دبیرستان رفتیم. آقای شاه‌میر مدیر آن جا بود. مقداری اطاق‌ها را گردش کردیم و موزه اوقاف را که عبارت از دیگ‌های زنجیردار و حلقه‌دار و سماورهای بزرگ و طوق و علم و غلیبان و استکان و زیر استکان و از این قبیل چیزها و یک زره پاره و دو تا خود آهنی زیارت کردیم و آقای ملک‌الشعرا [قطعاً ای] در تاریخ بنای دبیرستان سروده بود خواندیم و حظ کردیم. از آنجا رفتیم به کارخانه صابون‌پزی و روغن‌کشی. مدیر این کارخانه آقای چیت‌ساز یکی از اشخاص صمیمی و پاکدل بود و تهیه جشن می‌دید. مختصراً فابریک را دیدیم و از آنجا به کارخانه بلورسازی رفتیم که چندان قابل اهمیت نبود و تقریباً فابریک دستی بود.

نیم ساعت از ظهر رفته، با آقای امین‌پور خداحافظی کرده و دعوت ناهار ایشان را نپذیرفته، عازم بابل سر شدیم. از بابل تا بابل سر تقریباً سه فرسخ، چیزی کم و زیاد است.

بابل سر در گذشته (مشهدسر) نامیده می شد در اسم گذاری جدید به بابل سر موسوم گشته، از املاک خاصه اعلی حضرت همایونی است. جای با صفا و دلگشاست و به امر همایونی مهمانخانه [ای] بسیار عالی و زیبا در آنجا بنا شده است. این بنا در شکوه و طرز ساختمان از عمارت های ممتاز است دارای ۲۴ اتاق. هر اتاقی حمام عالی و مستراح فرنگی است و حمام ها حوضی (خزانه) از چینی نیز دارند که آب را از شیر باز کرده و در آنجا شستشوی کنند. برخی از اتاق ها دارای یک تخت خواب و برخی دارای دو تخت خواب است که در کلیه دارای چهل تخت خواب است. اتاق ها اعم از یک نفری یا دو نفری خیلی وسیع و با مبیل های شیک آراسته و تخت خواب فنی بسیار ممتاز دارند. کرایه اتاق دو نفری شبی هفت تومان و یک نفری پنج تومان است. در سالن ها و راهروها، فرش های بسیار قیمتی انداخته شده و عمارت سه مرتبه است و میز و صندلی در هر جا که هست ممتاز است و رئیس مهمانخانه سوئسی است و اسمش (گوئیست) است ناهار یا شام مقطوع دوازده قران و صبحانه هفت قران است و چای و قهوه دو قران. ناهار یا شام عبارت از سه خوراک و یک دسر (شیرینی) است. و ما در آنجا ناهار خوردیم، به غیر از جوجه که گوشت نداشت، خوراک های دیگرش خوب بود.

دو ساعت بعد از ظهر حرکت کرده، از فریدون کنار گذشته، به محمودآباد رسیدیم. از بابل سر تا اینجا پنج و شش فرسخ است. محمودآباد نیز جای خوبی است و عمارت های تازه دارد و کارخانه برنج پاک کنی دارد که خیلی عالی است مخصوص اعلی حضرت است.

از محمودآباد به تمیشان، گویا چهار فرسخ است و کارخانه چوب بری دارد که نیم ساعتی در آنجا توقف کردیم که آقای حاجی غلامرضا در آنجا کاری داشت که می خواست قیمت چوب را بداند. از آنجا به نوشهر رفتیم. عمارات جدید و بازار جدید در آنجا ساخته شده. پسر حاجی علی حقی را دیدیم که دکان خرازی داشت و چایی در مغازه او خوردیم. جای باصفائی است.

از آنجا به چالوس رفتیم. کارخانه حریربافی اعلی حضرت در آنجا است. پس از تحصیل اجازه (یک نفر صاحب منصب شهربانی ریاست آنجا را داشت) به دیدن فابریک رفتیم. بسیار تماشائی بود درست کردن حریر از باز کردن رشته (باراما) تا بافتن و رنگ آمیزی، همه را تماشا کردیم. کارکنان آنجا همه دختر و زن بودند. پسر و مرد کم بود، مگر در قسمت رنگ آمیزی و تا کردن پارچه و غیره. پارچه های خوب از حریر خالص بافته شده و بهتر از مال فرنگ بود.

پس از حرکت از آنجا حوالی غروب به شهسوار رسیدیم. اینجا نیز عمارات عالی و بازار تازه درست شده میدانی دارد مانند میدان شاهی و اطراف آن مغازه و عمارات است. به مناسبت ازدواج والاحضرت، جشن مفصلی در میدان برپا بود. چند نفر دختر و زن رقص می کردند و چند نفر دیگر می خواندند و ساز می زدند و در اینجا سُرنا هم در کار بود. خواستیم قدری پرتقال بخریم موجود نبود، مگر در یک دکانی. می گفتند تمام محصول را قبلاً خریداری کرده اند. بالاخره در دکانی مقداری پیدا کرده، پنجاه تا خریدیم از قرار یکی نه شاهی. اگر چه چندان بزرگ نبودند، ولی بسیار خوب و آبدار بودند. رئیس آگاهی آنجا می خواست به رودسر برود و اتومبیل پیدا نمی کرد چون در اتومبیل ما جای بود او را سوار کرده به رامسر آوردیم.

ساعت نه شب به رامسر رسیدیم. اسم اینجا در سابق سخت‌سر بود و اکنون این نام را دارد. رامسر را می‌توان گلستان‌ارم خواند، زیرا صفا و نزهتی که این مکان جنت‌آسا واقع است در دامنه کوهی که با درختان انبوه جنگلی مانند کوه زمردین به نظر می‌آید. این کوه مثلث‌الشکل منحصر به یکی نبوده و دو کوه دیگری با همین وضع، پهلوی هم واقع شده و چندین عمارات عالی کمی دور از هم در دامنه مرتفع این کوه‌ها ساخته شده است که مهم‌ترین آنها قصر اعلی‌حضرت همایونی است که از سنگ مرمر سفید سیر ساخته شده است و این قصر در میان باغی است، پر از اشجار مرکبات و گل‌های رنگی و شعبات پست و تلگراف و بهرداری و شهربانی و شهرداری هر یک دارای عمارت دلکشی است و چندین آپارتمان ساخته شده که اگر کسی بخواهد با اهل و عیال مدتی در آنجا توقف کند و مایل ماندن مهمانخانه نباشد، در آن آپارتمان‌ها منزل می‌کند و کرایه آپارتمان‌ها البته نسبت به موقع و شیکی عمارت تفاوت می‌کند. آقای علی‌زاده یکی از خانه‌ها را کرایه کرده بود که دارای دو یا سه اتاق بود ماهی یکصد و پنجاه تومان و سه تا مهمانخانه به امر اعلی‌حضرت همایونی ساخته شده، بدین ترتیب:

نمره: ۱ - ۲ - ۳

نمره سه در کنار راه شوسه واقع شده، عمارتی است متوسط و اتاق‌هایش چندان مبلیه و مزین نیست و کرایه هر شب برای نفر دو تومان است، خوراکش هم نسبتاً بد نیست.

نمره دوم که در دامنه کوه واقع شده عمارت زیبا و دلکش است. ده تا اتاق و مبلی‌های خوب دارد. کرایه دو نفری پنج تومان و یک نفری چهار تومان. نمره یک عمارتی است بسیار عالی و سه طبقه، اثاثه و مبلی خوبی دارد و همه چیز در کمال نظافت و نفیسی است؛ صندلی‌های مخمل، پرده‌های مخمل، فرش‌های قیمتی، تخت‌خواب‌های گران‌بها، هر کدام در حد ذات خود بی‌نظیر. این عمارت به استثنای سالن‌های ناهارخوری و صبحانه‌خوری دارای سی و پنج اتاق است. هر اتاقی از داخل به اتاق دیگری به واسطه در محکمی بسیار شیک راه دارد که این اتاق، مستراح فرنگی بسیار عالی و حمام با حوض و شیر بسیار نظیف را داراست.

سی و شش به خدمت و دربان و غیره در آنجا مستخدم است که تماماً جوان و با لباس‌های بسیار نظیف و همه مؤدب و با نزاکت. مدیر مهمانخانه سوئیسی است و اسمش (رائی رنگین) است و نظم و ترتیب کاملاً حکم‌فرماست و وضع را نوعی درست کرده‌اند که هر که بدانجا وارد می‌شود و ناچار بایست تمام قواعد و مراتب ادب را مراعات دارد.

کرایه اتاق‌ها هر شبی در طبقه اول از نمره: (۱) تا نمره (۸) هر اتاق دو نفری پنج تومان و یک نفری چهار تومان. از نمره ۹ تا ۳۵ طبقه دوم و سوم هر اتاق یک نفری پنج تومان و هر اتاق دو نفری هفت تومان است.

خوراک در آنجا در اوقات معینی حاضر است. اگر در غیر وقت کسی وارد شود، اعم از آنکه خوراک موجود

۱. اصل: سالون. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو

باشد یا نه، پذیرائی نمی‌شود. اوقات خوراک بدین گونه است:

۱- صبحانه: از ساعت ۶:۳۰ تا ساعت ۹

۲- ناهار از ساعت ۱۲ تا ساعت ۱۳:۳۰

۳- شام از ساعت ۱۹ تا ۲۱:۳۰

قیمت صبحانه ۷ ریال. شیر و مربا و نان و چای و پنیر و کره و تخم‌مرغ.

قیمت ناهار و شام هر یکی ۱۲ ریال. سوپ، دو خوراک، پلو و شیرینی

چای و قهوه هر کدام دو ریال است.

از قیمت مشروبات چون اهلش نبودم، اطلاع پیدا نکردم.

به غیر از صبحانه در هیچ موقعی ناهار و شام توی اطاق صرف نمی‌شود و باید هر کسی باشد به سالن بیاید.

حمام رامسر که آب گرم صعیبی است، منبعش در نزدیکی مهمانخانه است و از آب گرم‌های معروف است

که برای امراض عصبانی و رماتیسم بسیار نافع و منفعت آب آن مستغنی از تعریف است. منبع آن که سابقاً

در لجن‌زاری بود و بسیار کثیف، فعلاً در توی اطاق بزرگی است پوشیده و مقفل و کسی حق ورود آنجا را

ندارد. در نزدیکی منبع، حمامی بسیار نفیس درست شده است که دارای چندین نمره است که آب گرم از

لوله‌های آهنی به واسطه شیر به حوض حمام ریخته می‌شود که قیمت برای هر نفری در این حمام ده ریال

است و برای فقرا نیز جائی معین شده است که گویا بهر یک نفر دو ریال است.

باید دانست که رامسر در میان جنگل و کنار دریا واقع شده است و کسی از شهسوار به رامسر می‌آید.

شاید یک فرسخ یا چیزی زیاد و کم به رامسر مانده، جاده آسفالت شده است. در رامسر، راه دو شعبه

می‌شود: یکی همان جاده است که مسافر اگر می‌خواهد توقف کند به آن راه می‌رود و یکی راهی است

که تقریباً به مساحت هفت و هشت متر به طرف مهمانخانه عالی می‌رود و این راه چون از مقابل عمارت

مهمانخانه بگذرد، در نزدیک مهمانخانه نمره سه به همدیگر وصل می‌شود و در همه جا یک طرف راه

را نرده کشیده‌اند. چه راهی که به مهمانخانه می‌رود، چه راه عمومی محوطه میان این دو راه که با نرده

محصور است. باغی است که شاید هزار متر طول، بلکه بیشتر و سیصد و چهارصد متر عرض دارد و در

یمین و یسارش هم درخت‌های پرتقال^۱ و سایر اقسام مرکبات کاشته شده و تماماً نهالند. شنیدم پانصد نهال

مرکبات از یافه آورده و کاشته‌اند. همه پر نشده است و وسط و کنار جاده که محصور با نرده است، گل

کاری است، ولی نه گل کاری معمولی، چنان ماهرانه و استادانه گل کاری شده است که انسان غرق حیرت

و تماشا می‌شود و بوی عطر تمام فضا را پر کرده است و دو تا حوض بزرگی در وسط واقع است که آب از

مجسمه‌های آن جاری است.

از جاده معمولی تمام در مقابل عمارت مهمانخانه راه شوسه است (شاید آسفالت) تا لب دریا که تقریباً

به دو هزار متر بالغ می‌شود. طرفین راه شاید از هر طرف به مساحت ده بازده متر گل کاری شده است و

۱. اصل: پورتقال

درخت‌های کاج و سرو هم در کنار راه کاشته شده است. این راه منتهی می‌شود به عمارتی که موسوم به (قازنو) یعنی حمام دریائی و عمارت بسیار عالی است. دارای سالن بسیار بزرگی و اطاق‌های زیاد که برای استحمام دریائی ساخته شده است و مقابل عمارت که با دریا چندین متر فاصله دارد، ریگ نرمی است که شاید کسانی که بخواهند به آب دریا بروند، بر روی ریگ دراز کشند. مخفی نماند که اطاق‌ها دارای دوش است که آب دریا به واسطه لوله آهنی از دوش ریخته می‌شود و این ریگ برای آن کس است که در لب دریا بخواهد در دریا شنا کند یا شست و شو کند.

از عمارت مهمانخانه، هفتاد و شش پله است تا می‌رسد به خانهٔ خصوصی و البته این پله‌ها در هر هشت و نه پله دارای اماکن وسیعی است و چون نزدیک به درب عمارت می‌شود، پله‌ها دو قسمت می‌شود به چپ و راست و مجسمه در هر طرف سرپا ایستاده است که به شکل پهلوانان قدیمی ایران است. یکی کماتی در دست دارد و زرهی در بر و خودی در سر؛ و آن دیگر به جای کمان، نیزه دارد. اگر کسی از درب ورود عمارت مهمانخانه به قازنو نگاه کند، در مقابل خود با خط مستقیم می‌بیند که همان راه شوسه از جلو چشمش از میان باغ گذشته، به قازنو می‌رسد. تفصیلی که ذکر آن گذشت. اطراف مهمانخانه و عمارت شاهی و سایر عمارت‌ها تا بدانجائی که منتهی می‌شود به اول آن کوه‌های سه‌گانه که با درختان انبوه خودنمایی می‌کند و البته فاصله بسیار زیادی است غالباً گل کاری شده است یا اینکه درخت‌های مرکبات کاشته‌اند یا سایر درختان را زده مرکبات را به جای خود باقی گذاشته‌اند و رامسر که جنگل بود و تمام این فضا به استثنای کوه‌ها و مختصری از لب دریا مانند دیواری درخت‌های قدیمی را دارد مابقی تمام درختان را [انداخته] و به جای آنها این کارهای شگرف را از گل کاری و درخت کاری نموده‌اند و مقدار زیادی از جای جنگل جای برنج کاری و غیره است.

شب پرتو چراغ‌های الکتریک تمام فضا را روشن می‌دارد و از دور رامسر را می‌توان به آسمان پر ستاره تعبیر کرد که ستاره‌هایش تماماً مشتری و ناهید باشد و مجسمه‌های زیادی در خیابان‌ها و مقابل عمارت نصب شده است، از قبیل مجسمه‌های شیر و ببر و پلنگ و انسان و باز و غیره. حقیقت این است که برای توصیف رامسر اقلاد ده روز در آنجا اقامت لازم است و آن وقت نویسنده ماهر و نقاش می‌خواهد که بتواند از عهده آن به در آید و تمامی این ابنیه و این شکوه و عظمت همه از طرف بندگان اعلیٰ حضرت همایونی روی داده است.

ما شب را به واسطه اینکه در اتل نمره ۲ جا نبود و در اتل نمرهٔ یک در طبقهٔ اول اطاق دو نفری نبود، لذا شب را در مهمانخانه نمره ۳ بیتوته کردیم، ولی صبحانه و ناهار را در مهمانخانه نمره یک صرف کردیم. منبع آب که از کوه می‌آید (مقصود آب خوردنی است و مصرف کردنی است نه آب گرم)، در منبع آن نیز جائی درست کرده‌اند، شاید به سی یا چهل هزار تومان درست شده و می‌شود برای تصفیه آب که پس از تصفیه با لوله‌های آهنی وارد آبادی کرده‌اند.

روز جمعه ۱۲ خرداد ۱۳۱۷ صبح به مهمانخانه نمره یک رفته، صبحانه در آنجا صرف شد. صبحانه عبارت بود از چهار تا تخم‌مرغ و دو فنجان شیر و دو چاییدن یکی آب و دیگری چای و دو ظرف مربا و

مقداری کره و مقداری نان گویا پنیر هم داشتیم این برای دو نفر بود.

پس از آن منزل آقای علوی زاده رفتیم و به اتفاق وی به حمام و منبع آب رفتیم و نهار را نیز در مهمانخانه خورده، پس از ظهر حرکت کردیم. باز شاید یک فرسخ راه آسفالت بود تا نزدیکی (آخوند محله یا ملا) و دهاتی که در عرض راه جالب دقت بودند (چابک سر) و (لنگرود) و (رودسر). رودسر جای خوبی است. از آنجا گذشته به لاهیجان رسیدیم. در آنجا باغ فلاح و گردش کنان رسیدیم به یک مزرعه چائی که مال یکی از رعایا بود. یک مرد که صاحب مزرعه بود، با چند تا زن در مزرعه کار می کردند صاحب مزرعه پیش آمد و کیفیت چیدن و کاشتن چائی را توضیح داد.

چائی عبارت از برگ های تازه این بوته است که شبیه است به برگ های شمشاد های کوچک و آن وقت ما را برد به خانه خودش و ترتیب بودادن آن را گفت و محلی را که در آنجا بو می دهند، نشان داد. این محل چندین طبقه است که فاصله هر طبقه تقریباً سی سانتیم است و در هر طبقه به بزرگی آن قوطی گذاشته شده که اطراف آن تخته و سطحش کاغذ و البته سقف ندارد و سقفش همان قوطی دوم است و در طبقه اول آتش روشن می کند و بایستی آتش چنان ملایم که کاغذها سوخته نشوند یعنی بودادن باید چنان ملایم باشد که کاغذ سالم بماند و این اندازه بودادن و اگر قدری زیادتیر بود داده شود چای سوخته و ضایع می شود برای نمونه از آن چای خریدیم.

صاحب مزرعه قدری ما را مشایعت کرد تا از باغ فلاح گذشته سوار اتومبیل شده و حرکت کردیم. این نکته را نیز نگفته نگذریم که کارکنان مازندران و بالاخص گیلان زنان و دختران می باشد مردهاشان چندان کاری نیستند. کاشتن برنج و چای و سایر محصولات مهم را همه آنها می کارند و می چینند. به هر مزرعه که برسی، می بینی نسبت به اهمیت مزرعه ده و بیست و سی نفر یا کم و بیش کار می کند در میان اینها گاهی یک نفر مرد پیدا می شود، ولی مازندران تا این اندازه نیست.

از پل سفیدرود که تماشا کردنی است رد شده، وارد رشت شدیم. تقریباً ساعت شش بود، در مهمانخانه ایران نزدیکی عمارت پست و تلگراف که بهترین مهمانخانه های رشت است، منزل کردیم. نخستین کاری که کردیم، به حمامی که در آن نزدیکی بود و حمام «فانتهازی» بالای درش نوشته شده بود، رفتیم. این حمام خزینه نداشت، دوش و دو حوض داشت. نه خوب بود و نه بد، متوسط بود و شش قران [و] نیم پول حمام بود. قبلاً شنیده بودیم که خوراک های مهمانخانه ایران خوب نیست. آن شب را در مهمانخانه سعادت شام خوردیم، نسبتاً بد نبود.

از آنجا به باغ سبزمیدان رفتیم. باغی بد نبود، الا آنکه قدری تاریک و خفه به نظر می آمد و به کتابخانه کاوه به اتفاق آقای جورابچی رفتیم. پدرش به نظرم، آدمی بد نبود. ساعت ده و نیم خوابیدیم.

روز جمعه ۱۷/۳/۱۳ صبحانه را در مهمانخانه خوردیم: کره، تخم مرغ، نان، چای و مربا^۱ بود (شیر نداشت) و قیمتش پنج ریال بود. این مهمانخانه عمارتش و اطاق هایش نسبتاً بد نبود و کرایه هر تخت یک

۱. اصل: مری

تومان است، ولی فاقد نظافت است.

دو ساعت به ظهر مانده، آقای ملک‌زاده رئیس معارف تشریف آوردند. به اتفاق آقای دکتر فریار ناظر امتحانات، آقای کاظمی استاندار آذربایجان شرقی یا استان سوم هم شب گذشته، به همان مهمانخانه وارد شده بود. ما در سالن فوق نشسته بودیم که ایشان نیز بالا تشریف آوردند. قدری راجع به این که مهاجرین را در اتوبوس‌های باری بسیار سنگینی به طرف اردبیل فرستاده‌اند، پل‌هائی که برای اتومبیل سواری درست شده بود، خراب کرده‌اند (از یکی دو ماه به این طرف ایرانیان مقیم روسیه را دولت روسی بیرون کرده و اتصالاً به ایران وارد می‌شوند. حال بعضی از آنها خیلی رقت‌آور است).

چون آقای کاظمی تشریف بردند، در این بین از منزل آقای ملک‌زاده تلفون کردند که آقای فرماندار که عبارت از آقای صور باشد به منزل آمده، منتظر شما است. به اتفاق به منزل ایشان رفته با آقای صور ملاقات کردیم. آن چهره مانوس را دیدم که خیلی پژمرده به نظر می‌آمد با وجود کسالت ممتد باز بشاش بود. پس از رفتن آقای صور ما قدری نشستیم و خانم آقای ملک‌زاده هم آمدند. خیلی اظهار مهربانی کردند و آقای ملک‌زاده برای فردا شب از بنده و آقای حاجی غلامرضا دعوت کرد. به منزل مراجعت کردیم. امروز ناهار را در مهمانخانه خودمان خوردیم خیلی بی‌مزه بود.

کمی خوابیدیم. در ساعت چهار بعدازظهر به منزل آقای صور رفتیم و از مصاحبت شیرین ایشان محظوظ شدیم و آقای حاجی غلامرضا را به ایشان معرفی کردم. آقای صور فرمودند که فردا ناهار را خدمت ایشان باشیم. از آنجا باز گشتیم قدری در خیابان‌ها و بازار رشت گردش کردیم. در اینجا بازار رو پوشیده نیست. بازار قدیم قدری تنگ و در جلو گاه گاهی سایبانی هم دارد، ولی بازار جدید همان خیابان‌های جدید است. رشت شهر زنده به نظر آمد. مردم مثل این است که کار دارند جنبش در ایشان موجود است. تمام بام‌های عمارات سفال است، مگر معدودی که حلبی است.

گیلان به واسطه محصولات عمده‌اش بر سایر ایالات و ولایات ایران برتری دارد. شش محصول عمده اینجا به دست آید:

۱- ابریشم ۲- برنج ۳- کنف ۴- توتون^۱

که هر کدام از اینها در حد ذات خود محصول مهمی است.

پس از گردش مفصلی به مهمانخانه آمدیم. آقای امین اعظم و چند نفر دیگر از جمله مدیر کتابخانه کاوه و مدیر دبیرستان اسلامی نیز تشریف آوردند.

امروز شنیده شد که در جلسه استان آقای فریار را با یکی از شاگردان حرفشان می‌شود؛ یعنی آن شاگرد می‌خواسته است که تقلب کند و آقای فریار مانع شده و خواسته است او را بیرون کند. کار به مجادله کشیده، شاگرد سیلی سختی به آقای فریار زده و در جلسه امتحانات ها و هوئی می‌شود که آقای ملک‌زاده شاگردان را اسکات کرده و مرتکب را حبس می‌کند.

۱. محصولات شماره پنج و شش ثبت نشده است.

و در جلسه دیگر آقای فریار را با یک شاگرد واشکر[؟] نام حرفشان می‌شود و آن شاگرد مدعی بوده است که آقای فریار به مشیری که یکی از دانش‌آموزان بوده مسئله را حل کرده و داده است و به آقای فریار می‌گوید که از آن ورقه که به مشیری دادید به من هم مرحمت فرمائید و ایشان هم جواب سخت می‌دهد این بلند می‌شود ورقه[ای] از مشیری می‌گیرد و می‌گوید آقایان دانش‌آموزان این است کار آقای ناظر. بالاخره آن ورقه را که بالا شده بود، پاره شده‌اش را از دستش می‌گیرند. حالا این ورقه را واقعاً آقای فریار داده بود یا اینکه این شاگرد دروغی ورقه به دست گرفته، نسبت به آقای فریار داده است، جای تردید است. اگر چه این شاگرد به منزل ما آمد و شاگرد دسیسه‌کاری به نظر می‌آمد، ولی کاملاً هم نمی‌شود گفت که چیزی در میان نبوده است.

روز شنبه ۱۷/۳/۱۴ امروز به دبیرستان رفتیم. آقای فریار مشغول امتحانات بود. آقای ناظم دبیرستان و آقای معاون اداره معارف از ما پذیرائی کردند. آقای عشق‌پور نیز در دبیرستان بود. از آنجا به اتفاق آقای عشق‌پور به اداره معارف آمدم پس از صرف چای به اداره دخانیات رفته با آقای امین اعظم ملاقات کردیم. ناهار را در منزل آقای صورتی خوردیم و آقای حاجتی دامادشان نیز تشریف داشتند، گویا همیشه در خدمت آقای صورتی هستند.

عصر باز با آقای امین اعظم ملاقات کرده به اتفاق ایشان به دیدن کارخانه کیسه‌بافی رفتیم. مدیر کارخانه آقای نیاوندی یکی از تجار محترم است. ورود ما را حسن استقبال کردند پس از آن به کارخانه، یعنی محل کار وارد شدیم. این کارخانه به استثنای پاره[ای] محل‌های مهم از قبیل محل شور[؟] و غیره که هر یک از آنها دیدنی و تماشا کردنی است. دو تا سالن بزرگی پهلویی دارد که یکی قبلاً ساخته شده و دیگری جدیداً. این دو تا سالن نسبت به همدیگر در حکم سالن واحدی است و دیوار فاصله مابین عبارت از پایه‌های دو سه ذرعی که وسط پایه‌ها باز است و بدین واسطه دو سالن در حقیقت یک سالن بیش نبوده. سالن اولی و دومی هر دو را طول یکصد و سه متر است اولی را عرض سی و چند متر است دومی را بیست و هفت متر.

در اینجا کنف چطور پاک می‌شود و چطور ریسیده و چطور بافته می‌شود، از اول تا آخر یکان یکان ملاحظه کردیم و معلومات لازم از طرف آقای نیاوندی داده می‌شد و تا ساعت هشت در آنجا مشغول گردش بودیم. بنا به تقریر آقای نیاوندی، قبل از تأسیس فابریک محصول کنف سالی به شصت هزار بوط بالغ می‌شد که در کلیه به یکصد هزار تومان به روسیه فروخته می‌شد. اکنون از دویست هزار بوط گذشته و عایدی آن به زارع در حدود پانصد هزار تومان است و تقریباً پانصد هزار تومان هم به عمله و شرکاء عاید می‌شود؛ یعنی صد هزار تومان فعلاً به یک میلیون تومان رسیده است. سرمایه این شرکت محدود به سهامی بالغ به یک میلیون تومان است و از منافع آن صد و بیست مال شرکاء است و بقیه گویا به مالیه داده می‌شود. و عده کارگر در آنجا...^۱

۱. نقطه‌چین در اصل

شب به ساعت هشت به منزل آقای ملک‌زاده رفتیم. آقای جورابیچی را نیز دعوت کرده بودند و شام مفصلی تهیه کرده بود. ساعت یازده به منزل مراجعت کردیم و آن شب بسیار خوش گذشت. **روز یکشنبه ۱۷/۳/۱۵** امروز صبح به اداره دخانیات رفته، با آقای امین اعظم به انبار دخانیات رفتیم. در این مؤسسه چندین محلی بود که در هر کدام از آنها کارگران زیادی بود که مشغول قسمتی از کارها بودند. ۱- محلی است طولانی قدری هم تاریک‌مانند. کارگران اینجا همه مرد بودند و هر کدام تقریباً کاردهای مخصوص دارند که با آن کاردها که چوب‌های بن برگ‌های توتون را که دسته کرده بودند می‌بریدند و به اصطلاح رگ آنها را می‌کشیدند.

۲- جای بسیار وسیعی بود که تمامی کارگران، زن و دختر بودند و کارشان این بود که توتون را طبقه‌بندی می‌کردند به چهار قسمت: نمره ۱- ۲- ۳- ۴-

و عده اینها آنچه در نظر دارم، گویا قریب هفتصد تن بودند. پس از طبقه‌بندی، هر قسمت را در صندوق‌های مخصوص به آن نمره می‌گذاشتند و پس از آن هر قسمت از توتون را به صافی می‌ریختند که زیر آن سوراخ سوراخ بود و بدان واسطه گرد آن را می‌گرفتند و می‌توان گفت که غربال می‌کردند تا توتون‌های ریز و خراب و گرد در آنجا غربال می‌شد.

و در یک انبار بزرگ دیگر اینها را عدل‌بندی می‌کردند، سپس با منگنه فشار داده، کوچکتر می‌کردند. هر عدلی ۲۵ کیلو وزن دارد و زیاد و کم نیست. دور عدل‌ها گونی می‌کشیدند، ولی زیر و زبرش باز بود و کارگر مرد گویا از سیصد تن بیش بوده.

چون در انبار گشتیم، رفتیم به مزرعه که آن را مزرعه نمونه گفتندی. این مزرعه تقریباً نیم فرسخ یا چیزی بیشتر دور از شهر بود. مزرعه بسیار خوب بود و توتون به خوبی روئیده بود، ولی چون باران نیامده بود، بوته‌های توتون چندان بلند نشده بود. این مزرعه را خودشان (فرمدل) می‌گفتند، یعنی امتحانی و برای آنکه محصول توتون خوب به دست آید، چند تن متخصص از یونان استخدام شده بود. مباشر این مزرعه پیرمردی بود، بلند قامت و اسمش مسیو (ژان ساویدیس) بود و متخصصین دیگر که در انبار بودند، اسامی‌شان از این قرار است:

مسیو (گناریس)، مسیو (می‌لوس)، مسیو (باتاغوس). در مزرعه نام‌برده که مساحت آن پنج جریب و هر جریب ده هزار متر یعنی پنجاه هزار مترمربع بود، پنج قسم توتون کاشته شده بود: ۱- رقم سامسون؛ ۲- رقم طربزون؛ ۳- رقم سینک کولاک؛ ۴- رقم دخانیات و ۵- رقم قره‌تخم یا قره ازمیر.

این مزرعه مخصوص دولت است؛ یعنی دخانیه و از صاحب ملک زمینش را اجاره کرده و کاشته است و مقصود از این، این بوده است که خودش امتحانی به دست آورد و مقداری از تخم و نشای آن به زارعین مجانی دهد و مقداری را خودشان برای نمونه بکارند.

امروز را آقای محمدآقا رشتچی ما را به ناهار مهمان کرد. این جوان از شاگردان من بود و جوانی پاکدامن و خوش اخلاقی است. پس از خوردن ناهار و استراحت به بازار رفتیم، چند جفت جوراب خریدم. در مراجعت دیدم آقای محمدآقا یک عدد عصای خوب با دو قوطی مربا به منزل آورده بود. آن شب را در

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو

مهمانخانه دیگر شام خوردیم که بسیار بد و حال بهم‌زن بود.

روز دوشنبه ۱۶ امروز آقای حاجی غلامرضا در اداره فلاح‌کاری داشتند که بایستی انجام دهند از پی انجام آن رفت. بنده نیز به بازار رفتم. در بازار آقای اسمعیل پسر مرحوم حاجی علی حقی را دیدم که به محل کوچه سکنی اختیار کرده بودند و مغازه خرازی داشته بسیار اظهار مهربانی کرد چائی آوردند و غلیانی. روزی هم با آقای حاجی غلامرضا اینجا آمدیم و مختصر خریدی کردیم.

امروز عصر ساعت چهار به بندر پهلوی عازم شدیم چون به کازیان رسیدیم دیدیم که همه جا تغییر یافته و شکل آبرومندی به خود گرفته دو پل معلق به روی دریا کشیده‌اند که یکی بسیار بزرگ و دیگری نسبت بدان قدری کوچکتر بود چون بدان طرف گذشتیم، اول به اداره معارف رفته، با آقای آقاخانی که رئیس آنجا بود قدری صحبت کردیم و یک فنجان چای خوردیم. آقای هندی که از شاگردان قدیم دبیرستان تبریز بود، از رشت برای نظارت امتحانات بدانجا آمده بود. به اتفاق وی به دبیرستان فردوسی رفتیم. منظره بسیار خوبی داشت، زیرا که مشرف به دریا بود. پس از آن حوالی غروب یا چیزی از غروب گذشته، به منزل آقای غلامرضا خان الهی که سمت ریاست بندر را داشت رفتیم، برای دیدن آقای حاجی ساعدالسلطنه که تازه آمده بود. چون وارد شدیم، سه نفر نیز مهمان داشتند دو تا زن و یک مرد. یکی از زن‌ها گویا ارمنی بود و زن صاحب ...^۱ بود از شناوری دریایی خود حکایت می‌کرد.

از آنجا برگشتیم، آمدیم به بلوار و کنار دریا و دیگر تعریف کردن اینجا راستی خیلی مشکل است. در کافه نشستیم لب دریا چراغ‌های الکتریک به دریا منعکس شده بود و نسیم خفیفی روی دریا را به حرکت می‌آورد و نور ماه هم از طرفی دیگر به دریا تابیده بود. قریب دو ساعت من چنان محو تماشا بودم که ابدأ از خود خبری نداشتم؛ گاهی تصور می‌کردم که دریا آتش گرفته و آتش‌فشانی می‌کند. گاهی خیال می‌کردم که صدها افعی زرین در دریا بر روی دم ایستاده گاهی به هم نزدیک و گاهی از هم دور می‌شوند. عمارات دولتی و باغچه‌ها و گل‌کاری‌ها و درختان سبز و خرم از طرف به شکوه منظره می‌افزود. وقتی من از آن حال باز آمدم که دیدم مردی کوتاه قد پیش آمد و سلام داد و خودش را معرفی کرد و از خانواده ما یک به یک پرسیدن گرفت. بالاخره شناختمش که یکی از آشنایان قدیمی من بود و اسمش دکتر حسین آذرنیا بود به اصرار تمام ما را شب به منزل خود برد و مهمان کرد. مردی شیرین و خوشرویی و بذله‌گوی بود. آن شب را من نتوانستم بخوابم. حوالی صبح باران شدیدی آمد، ولی زود گذشت. غالب آب خوراکی اهالی آب چاه است.

روز سه‌شنبه ۱۷/۳/۱۷ پس از خوردن صبحانه، به اتفاق آقای دکتر از خانه بیرون آمدیم. قدری شیرینی و چند قوطی مربا از بهار و شقاگول و سه تا چارقد حریر ریشه‌دار خریدیم. مهاجرین وارد از روسیه اشیاء زیادی از قبیل گرامافون و تخت و سماور و صندلی و امثال اینها آورده بودند که در آنجا می‌فروختند و دکانداران بندر پهلوی و رشت خریداری می‌کردند. حوالی ساعت نه از آقای دکتر خداحافظی کرده به

۱. یک کلمه ناخوانا

کرجی نشستیم و به قازیان آمدیم.

استطرداً این را نیز بگویم چون چشم ما در فیروزکوه از آقای محمداقا شوفر ترسیده بود و دیگر محال بود که زمام اختیار اتومبیل به دست وی بسپاریم، لذا آقای حاجی غلامرضا آقا درصدد پیدا کردن شوفری بود که بالاخره جلیل نام تبریزی را پیدا کرده بود و با ایشان به بندر پهلوی آمده بودیم. چون اتومبیل را هنوز اجازه نداده بودند که از پل بگذرد، لذا اتومبیل شب در قازیان مانده بود. چون ما برگشتیم، مدتی عقب آقای شوفر گشتیم و او را پیدا نکردیم. تقریباً یک ساعت معطل شدیم تا آنکه پیدا شد. خودش می گفت رفته بودم تا اتومبیل را بشویم، ولی صحت این سخن تا چه اندازه است خدا می داند، ولی شوفر خوب و استادی بود. بالاخره ساعت ۱۱ وارد رشت شدیم.

برای خداحافظی رفتیم به اداره فرمانداری. معلوم شد که آقای صور امروز به مهمانخانه تشریف برده که ما را به ناهار دعوت کند. چون رسیدیم، فرمودند کجا بودید؟ گفتم در بندر پهلوی. فرمود امروز ناهار را باید در منزل ما صرف کنید. ما نیز به کمال ممنونیت پذیرفتیم. آقای عطاری یعنی حاجی غلامرضاخان رفتند به اداره فلاحت برای اتمام دادن کار شخصی خود من در آنجا بودم تا با خود آقای صور بیرون آمدیم. من کمی منتظر آقای عطاری شدم، چون تشریف نیاوردند، من رفتم و ایشان نیز به فاصله کمی آمدند. ناهار مفصلی تهیه شده بود؛ صرف شد و قدری از صحبت‌های شیرین آقای صور مسرور شده، با کمال تأسف خداحافظی کرده، بیرون آمدیم. حساب مهمانخانه را آقای حاجی غلامرضا پرداخت کردند.

پس از ساعت چهار باز آقای عطاری به اداری فلاحت رفت پس از مراجعت ایشان ساعت شش یا شش و نیم ظهر حرکت کردیم و محمداقا شوفر سابق را نیز همراه برداشتیم. اول خیال این را داشتیم که از راه رودبار به قزوین رفته از آن جا به طهران برویم. آقای ملک‌زاده ما را از این قسمت منصرف کرد؛ باز راه دریاکنار پیش گرفتیم. ساعت نه به رامسر رسیدیم. از دیدن این زمین با صفا باز حظی کردیم. در مهمانخانه شام خورده، حرکت کردیم. چون به چالوس رسیدیم، مردد شدیم در اینکه از راه مخصوص برویم یا از آن راهی که آمده بودیم، یعنی از راه فیروزکوه. آقای عطاری بی میل نبود که از راه مخصوص برود، ولی چون دید که من طریق سابق را مایل‌ترم، ایشان نیز همان را اختیار کردند. این را نیز لزوماً متذکر می‌شوم که آقای عطاری در همراهی یک رفیق بی نظیری هستند و همیشه راحت رفیق را طالب است و از هیچ گونه زحمت خودداری نمی‌کند و با کمال صمیمیت مثل یک فرزند صالحی که همیشه راحتی پدر خود را طالب باشد، درصدد فراهم آوردن موجبات راحتی من می‌کوشید.

چون به محمودآباد رسیدیم، راه آمل را پیش گرفتیم، زیرا آمل را ندیده بودم. ساعت سه و نیم صبح به آمل رسیدیم. در شهر ... دیده نمی‌شد تا بالاخره زنی را دیدیم گویا به حمام می‌رفت، زیرا که زن دیگری جای حمامی در دست داشت. از آن خانم پرسیدیم که در اینجا مهمانخانه پیدا می‌شود یا نه، جایی را نشان داد که ما خود قبلاً آنجا را دیده بودیم، ولی تصور کردیم که شاید رستوران خصوصی است. بالاخره باز

۱. یک کلمه ناخوانا

به آنجا برگشتیم و آن قدر در زدیم تا بالاخره در باز کردند. وارد مهمانخانه شدیم، اطاقی دادند که دو تا تخت‌خواب داشت در این موقع صبح دمیده بود، آقای عطاری فوراً به خواب رفت، ولی خواب بر چشم من نگشت، زیرا پشه با نیش‌های چون پیکان تیز مرا ناراحت می‌کرد. ناچار از جای بلند شدم. در موقع سر زدن آفتاب، از منزل بیرون آمدم.

روز چهارشنبه ۱۷/۳/۱۸ چون خوابم نبرد، گفتم به حمام بروم، شاید قدری راحت باشم. چون به حمام رسیدم، پشیمان شدم برای آنکه از در و دیوارش کثافت می‌بارید. خواه نخواه قدم به حمام گذاشتم، یک نمره داشت؛ آبش خوب بود. پس از شست‌وشو بیرون آمدم، قدری گردش کردم، ساعت هشت به منزل آمدم. هنوز آقای عطاری سر از خواب برنداشته بود. یکی دو فنجان چای خوردم، بعد آقای عطاری نیز بیدار شد. به اتفاق وی به بازار رفتیم. در آن جا بوی مسلمانی شنیده می‌شد. اولاً در بازار یا کوچه هر کس ما را می‌دیدند، فوری بلند می‌شد و سلام می‌داد و در ثانی در دکان‌ها چندان جا دیدیم که صدای قرآن بلند است. پس از آن به اداره معارف رفتیم. رئیس آن جا نبود متصدی اوقاف^۱ کرد. چون چند دقیقه در آنجا توقف کردیم، بیرون آمدیم رفتیم به دیدن مزار میربزرگ که از عمارات کهنه بود، ولی به کلی ویران و خراب بود و عجیب‌تر این بود که بر پشت بام درختان جنگلی روئیده بود. یاد آمدم سفرنامه ناصر خسرو که نوشته بود در مصر بالای پشت‌بام‌ها باغ‌ها ترتیب داده‌اند. امل را چنان که اغلب جاهای مازندران می‌توانیم دو قسمت کنیم شهر جدید و قدیم، قسمت جدید مغازه‌های خوب و عمارات عالی، ولی نه عمارات متصل دارد. قسمت قدیم خیلی کثیف و خانه‌های بد و کوچه‌های تنگ. در اینجا محصلی اخوان نام، ما را به میربزرگ هدایت کرد و میرمیرائی را هم دیدیم^۲ دارالفنون است. رودخانه [ای] از جلو امل در جریان است. این رودخانه دارای دو پلی است، یکی قدیم و یکی جدید. هر دو با اهمیت است، ولی پل جدید با اصل هندسی ساخته شده و فوق‌العاده جالب دقت است.

ساعت نه و نیم از آنجا حرکت کرده، به شاهی آمدم و در آنجا مختصر ناهاری خورده، ساعت یازده و نیم حرکت کردیم. تقریباً تا شیرگاه جلیل خیلی تند می‌آمد. از آن به بعد قدری آرام حرکت می‌کرد. در عباس‌آباد کمی توقف کردیم. مابین دو کوه پلی زده‌اند برای گذشتن قطار راه‌آهن که سخت حیرت‌آور است. چنان می‌رفت که طاق وسطی پل که دو کوه را به هم وصل کرده، چهل متر باشد. از آنجا یواش یواش به راه افتادیم فیروزکوه را با دقت ملاحظه کردیم؛ راهی است بسیار بد و خطرناک که عاقل چنین راهی را بر خود نپسندد. چون به سلامت رد شدیم، خدا را شکر گفتیم. بالاخره ساعت هفت و نیم ظهر وارد طهران شدیم.

۱. یک کلمه ناخوانا

۲. یک کلمه ناخوانا

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



اسماعیل امیر خینی

پیام بهارستان / ۲۴، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۰، س، ۴، ش / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۴، س، ۴، ش، ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



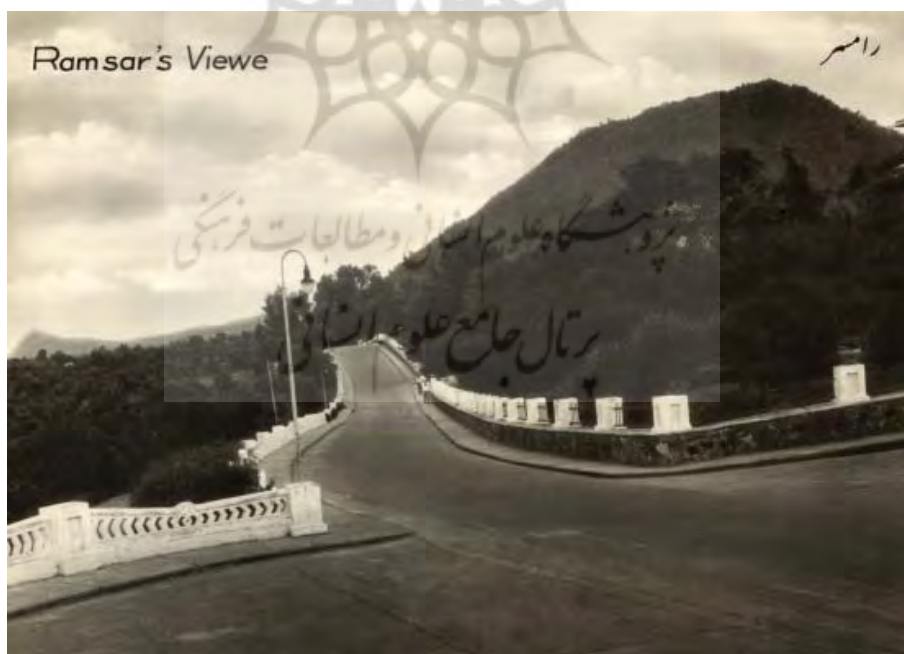
پیام بهارستان / ۲۰، س، ۴، ش، ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۴، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۵، س، ۴، ش، ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۵، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۴، س، ۴، ش، ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۰، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۰، س، ۴، ش، ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



Stony Bridje - Amol

آمل پل سنگی



Mirbozorg's Tomb - Amol

آمل - مقبره میربزرگ

پیام بهارستان / ۲۵، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۵، س، ۴، ش، ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

گردش در مازندران و گیلان... / مصطفی نوری و اشرف سرایلو



پیام بهارستان / ۲۵، س، ۴، ش، ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱